

جهانی شدن و دولت رفاه عمومی چهار فرضیه و برخی شواهد تجربی

پل باولز و بارنت واگمن*

ترجمه: ناصر الهی**

مقدمه

تلفی رایج و فراگیر از یکپارچگی سیاست جهانی نوین اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، این پدیده را به مثابه گرداب ژرفی می‌داند که استقلال سیاست اقتصادی ملی و انتخاب‌های سیاسی داخلی را به مخاطره می‌افکند. مباحثات سیاسی در بسیاری از کشورها به طور فزاینده‌ای شکل بین‌المللی یافته است بدین معنا که از تأثیر فشارها و عوامل خارجی، سرمایه‌گذاران، بازارهای مالی بین‌المللی و اقتصاد جهانی، برای توجیه وضعیت سیاست‌های خاص مدد می‌گیرند.

در این مقاله ما به بررسی دلالت‌های این یکپارچگی سیاست جهانی نوین در مورد یکی از مهمترین عرصه‌های سیاست اقتصادی ملی، دولت رفاه عمومی، می‌پردازیم. درحالی که در مورد «جهانی شدن» و «بحران دولت رفاه عمومی» مطالب فراوانی نگارش یافته است، اما رابطه بین این دو پدیدهٔ معاصر، هنوز به خیرس ترسیم نشده و اهمیت جهانی شدن و نقش آن بر عملکرد دولت رفاه عمومی، موضوعی اختلافی و حل نشده باقی مانده است.

غبار آلودگی مفهوم «جهانی شدن» گواه درستی این مطلب است. عطف توجه به «جهانی شدن» در ادبیات دانشگاهی و محاورات عمومی موجب شده است که مفهوم و وجود «جهانی شدن» بدیهی پنداشته شود. در حقیقت هیچکدام از این دو، درست نیست. جهانی شدن، به عنوان یک اصطلاح، در بسیاری از عرصه‌ها همچون مالیه جهانی، تکنولوژی‌بازیم و ادبیات جهانی بکار می‌رود. در این مقاله ما به تحلیل برش خاصی از جهانی شدن که تأثیر مستقیم بر دولت رفاه عمومی دارد بسنده می‌کنیم که در نگاه نخستین یعنی ملاحظه جهانی شدن سرمایه در

*. از صاحب نظران برجسته بین‌المللی در مقولهٔ دولت رفاه

** عضو هیأت علمی دانشگاه مفید

کوتاه مدت و سرمایه و تجارت در بلند مدت.

حتی همین برش خاص، عرصه وسیعی برای بحث را به جای می‌گذارد. در این جا، ما با تحلیل چهار فرضیه رقابتی در مورد رابطه بین جهانی شدن و دولت رفاه عمومی، اصول راهنمای این بحث را فراهم می‌کنیم. این فرضیات عبارتند از: الف) فرضیه هماهنگی نزولی؛^(۱) ب) فرضیه همگرایی صعودی؛^(۲) ج) فرضیه کانون‌های همگرا؛^(۳) د) فرضیه نامربوطی جهانی شدن.^(۴)

در بررسی هر یک از این چهار فرضیه، ما توجه خاصی به تعریف جهانی شدن، چگونگی تشخیص گستره آن، مکانیزم تعبیه شده در جهانی شدن به منظور تأثیر بر سطح مخارج دولت رفاه عمومی و امکان تأثیر این مکانیزم بر سطح مخارج دولت رفاه عمومی معطوف می‌نماییم. بی‌گمان این موضوعات برای تمامی سیاست‌گذاران، حیاتی و بحرانی است.

در بخش بعد، مباحث مبسوطی در ارتباط با هر یک از چهار فرضیه فوق ارائه می‌شود. سپس، با بررسی محدود سطح مخارج دولت رفاه عمومی، شواهد تجربی مقدماتی راجع به این فرضیه‌ها تنظیم می‌شود. ما در هر دو بخش فوق توجه خود را صرفاً به کشورهای OECD معطوف می‌نماییم.^(۵) به علت محدودیت در داده‌های در دسترس آماری، دامنه بحث تجربی ما به زیرمجموعه‌ای از کشورهای OECD - که داده‌های قابل اعتماد سری زمانی آنها موجود بود - محدود می‌گردد ما به شواهدی از همگرایی در مخارج رفاه - نه به طور جهان شمول بلکه در بین کشورهای که دارای نهادهای سیاسی مشابه‌اند - دست یافتیم.^(۶)

جهانی شدن و دولت رفاه عمومی: چهار فرضیه

فراگرد جهانی شدن فراگردی پیچیده است و در مورد قبض و بسط مفهوم آن، دیدگاه‌های متعدد با تفاوت‌های قابل توجه وجود دارد. پژوهشگران در مورد علل جهانی شدن، اهمیت آن و

1 - downward harmonization hypothesis

2 - upward convergence hypothesis

3 - convergence club hypothesis

4 - globalization irrelevance hypothesis

۵. بریزه، تأثیر یکپارچگی و ادغام فزاینده بین‌المللی بر کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین و شرق آسیا کاملاً متفاوت بوده و به نکتز نهادهای تاریخی و سطوح توسعه آنان مربوط است. تحلیل تأثیرات جهانی شدن بر این کشورها در این مقاله نمی‌گنجد. برای بحث در این مورد به اسپینگ - آندرسون (۱۹۲۲) مراجعه کنید.

۶. ما اخطار می‌نماییم که با وجود محدودیتهای آماری یاد شده، به نتایج حاصل شده، باید به چشم نتایج بدوی نگریسته شود نه قطعی.

سازوکاری که از طریق آن بر متغیرهای دیگر تأثیر می‌گذارد با هم اختلاف دارند. به منظور راهنمایی، ما ادبیات موجود را به چهار دسته اصلی تقسیم نموده‌ایم و هر بخش با پیش‌بینی الگوری مشاهده شده در مورد مخارج دولت رفاه تعریف می‌شود. مطلبی که در این مجال باید بیدرنگ مورد توجه قرار بگیرد این است که گرچه ما ادبیات را به چهار مقوله تقسیم نموده‌ایم، اما هر کدام از این گروه‌ها در درون یک‌دست نیستند و اختلافاتی بین اجزای آنها وجود دارد و همان‌گونه که شواهد نشان خواهد داد طبقه بندی ما در مورد نتایج پیش‌بینی شده با توجه به چرایی نتایجی که ممکن است مشاهده شود، توضیحات متفاوتی در هر یک از این مقولات را میسر می‌نماید.

ما بحث خود را با عنایت به یکی از مشهورترین فرضیات در این زمینه آغاز می‌نماییم. این فرضیه بیان می‌دارد که جهانی شدن به کاهش قدرت دولت در هدایت سیاست مستقل اقتصادی منجر می‌گردد و به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر سطح مخارج دولت رفاه، فشار رو به پایین اعمال می‌نماید.

الف) فرضیه هماهنگی نزولی

شاید بهترین بیان خلاصه از فرضیه هماهنگی نزولی (که به آن فرضیه مسابقه به سوی حقیض^(۷) اطلاق می‌شود) را بتوان با نقل قول از ضرام غی^(۸) مدیر UNRISD ارایه نمود.

«یک اقتصاد یکپارچه جهانی دو چارچوب و شرایط بازار آزاد، چالشهای جدیدی در زمینه رفاه عمومی ایجاد می‌نماید. شدت و سرعت جریان واقعی سرمایه در بازارهای نامنظم به طور جدی بر ظرفیت دولت در تنظیم بازار اثر می‌گذارد؛ شرایط رقابتی برای بازار و سرمایه موجب تشدید فشار در جهت تقلیل استراتژی حقوق و دستمزد سطح پایین می‌گردد. که از یک طرف هزینه منافع انحصاری را کاهش می‌دهد و از طرف دیگر موجب تضعیف استاندارد نیروی کار می‌شود. و اهداف دوگانه حفاظت از سطح قابل قبول اشتغال و دفاع از اصول عدالت و برابری را بطور فزاینده‌ای ناسازگاری می‌نماید.»

این مبحث به شناسایی فزاینده‌ی تحرک سرمایه و رقابت - که هر دو موجب جذب سرمایه و نگهداری بازار و صادرات می‌گردد - به عنوان عناصر کلیدی جهانی شدن می‌پردازد که این عناصر استقلال سیاست‌های اقتصادی ملی را تضعیف می‌نماید و اثرات نامطلوبی بر عملکرد دولت رفاه بر جای می‌گذارد.

کوش و همکاران شواهد افزایش تحرک سرمایه و بازارهای سرمایه بین‌المللی گسترش یافته

را در طی دهه ۱۹۸۰ جمع‌آوری و دسته‌بندی نموده است. این شواهد نشان می‌دهد که بازارهای مالی کشورهای پیشرفته صنعتی مورد آزمون از نیمه دهه ۱۹۷۰ دستخوش تغییرات وسیع و دامنه دار شده است. اساساً این تغییرات از تعامل عوامل زیر نشأت می‌گیرد: مقررات زدایی فزاینده بازارهای مالی در داخل و خارج کشورهای پیشرو؛ بین‌المللی شدن این بازارها؛ ارایه مجموعه وسیعی از سرمایه‌گذاری جدید مالی و ظهور عوامل جدید - بویژه سرمایه‌گذاران نهادی - و نقش فزاینده آنها در بازارها. کوش و دیگران به تبعیت از لویسج (۱۹۸۷) و فلدمن (۱۹۸۶) بر این باور است که در این برهه زمانی، بازارهای سرمایه یکپارچه‌تر شده‌اند. در تحلیل کوش و دیگران، همانگونه که هلیئر (۱۹۹۴) نیز بر این نکته تأکید می‌نماید - سیاست‌هایی که توسط کشورهای مهم صنعتی اجرا و پیگیری می‌شود به طور تنگاتنگ در بین‌المللی شدن بازار سرمایه مؤثر است و از دلایل عمده آن شمرده می‌شود. اما این تنها دلیل نیست و دیگران بر نقش کاهش هزینه‌های معاملاتی و انقلاب اطلاعاتی در روند بین‌المللی شدن بازار سرمایه تأکید ورزیده‌اند.

این بحث به دارایی‌های کوتاه مدت (از قبیل اوراق قرضه و سهام) اشاره نمی‌نماید بلکه دامنه و گستره این بحث شامل بازار ارز نیز می‌شود. داده‌های مربوط به حجم معاملات ارز این بحث کلی را نیز تقویت می‌نماید که در خلال ۲۰ سال گذشته معاملات مالی بین‌المللی به میزان معتناهی افزایش یافته است.^(۹) نقض سیاست کلان اقتصادی فرانسه در سال ۱۹۸۳ مثالی ابتدایی از قدرت بازارهای مالی بین‌المللی است اما بحرانهای جاری‌ای که دولت‌های سوئد، ایتالیا و انگلیس در سال ۱۹۹۲ در نتیجه مشارکت در مکانیزم نرخ ارز اروپایی با آن مواجه بوده‌اند، تصویر گویایی را از اهمیت دولتهای ملی در مواجهه با نبرد جاری ارایه می‌دهد. بحران پژو مکزیک در ۱۹۹۵، شاهد قوی‌تری بر این مدعا است.

۹. برای مثال فرانکل (۱۹۹۶، ۶۵) نشان می‌دهد که مبادلات ارزی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سرعت افزایش یافته‌اند و تا آوریل ۱۹۹۵ به رقم تقریبی ۱،۲۰۰ میلیارد دلار آمریکا در هر روز بالغ گردیده است که ۵۰-۲۰ برابر بزرگتر از جریان تجارت جهانی در هر روز است.

جدول ۱

نقش سرمایه گذاری مستقیم خارجی FDI در فعالیتهای اقتصادی ۱۹۶۰-۹۱

| شرح | ۱۹۶۰ | ۱۹۷۵ | ۱۹۸۰ | ۱۹۸۵ | ۱۹۹۱ |
|--|------|------|------|------|------|
| سهام FDI جهانی (سهم آن در تولید جهانی) | ۴/۲ | ۴/۵ | ۴/۸ | ۶/۴ | ۸/۵ |
| جریان FDI جهانی به داخل (سهم آن در تولید جهانی) | ۰/۳ | ۰/۳ | ۰/۵ | ۰/۵ | ۰/۷ |
| جریان FDI جهانی به داخل (سهم آن در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص جهانی) | ۱/۱ | ۱/۲ | ۲ | ۱/۸ | ۳/۵ |

منبع: کرونن و دیگران (۱۹۹۵، ۵۲)

اهمیت جریان سرمایه بلندمدت (سرمایه گذاری مستقیم خارجی) همان گونه که در جدول شماره ۱ نشان داده شده است در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سرعت شدت یافته است. علاوه بر تحرک مضاعف سرمایه (بویژه در کوتاه مدت)، جهانی شدن نیز بعد تجاری به خود گرفته است. بی تردید همان گونه که در چند دهه گذشته به طور کلی سهم تجارت به تولید ناخالص ملی (GNP) در کشورهای OECD افزایش یافته است همسوی با آن، اقتصادهای ملی نیز بازر شده است و سهم تجارت به GNP در کشورهای OECD در خلال چند دهه گذشته به طور کلی افزایش یافته است. اگرچه این نکته قابل دقت و توجه است که در مقابل افزایش جریان سرمایه که برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ واقع شد، پدیده افزایش حجم تجارت ابتداءً در دهه ۱۹۷۰ اتفاق افتاد. (۱۰)

این خلاصه روند ابعاد برگزیده جهانی شدن، برخی از انواع تغییرات زیرگستر در اقتصاد بین المللی را ارائه می دهد که احتمالاً برای حامیان فرضیه هماهنگی نزولی خوشایند و دلپذیر است. این تغییرات، سیاست یکپارچگی جهانی جدیدی را ارائه می نماید که به طور کیفی از دوره های پیشین متمایز است. (۱۱)

۱۰. برای مثال در کشورهای گروه ۷، نسبت جمع صادرات و واردات به GNP بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از ۳۰٪ به ۴۳٪ افزایش یافت. اما این رقم در ۱۹۹۰ با سقوط تدریجی به ۴۱/۵٪ رسید. به جدولهای جهانی ۱۹۹۲ بانک جهانی مراجعه کنید.

۱۱. ادعا شده است که دهه های پایانی قرن نوزدهم را می توان دوره بین المللی شدن نامید. در این مقطع ←

همانگونه که پروفیسور شی در بالا اشاره نموده، فرایند جهانی شدن مستلزم فشار رو به پایین بر سطح مخارج دولت رفاه عمومی است. چنین نتیجه‌ای کاملاً مورد انتظار است بویژه اینکه - همان‌گونه که هلیتر (۱۹۹۴، ۱۶۵) بحث نموده است - معماران اصلی پیمان برتون وودز، جان مینارد کینز و هری دکستر وایت، کنترل سرمایه را لازمه حفظ «استقلال سیاسی دولت رفاه» تلقی نموده‌اند. لکن توافق با چنین نتیجه‌ای، فقط محدود به هواداران مکتب کینز نیست.

بر طبق بیان فوق، تأثیرات جهانی شدن بر دولت رفاه عمومی از دو گذرگاه ایجاد می‌گردد: تحریک بیشتر سرمایه و درجه باز بودن تجارت خارجی. ما در مورد هر کدام از این گذرگاه‌ها به نوبت بحث خواهیم نمود. به عنوان مدخل بحث؛ دیدگاه‌های دو اقتصاددان اروپایی، درز و مالی‌نواد (۱۹۹۴، ۹۵) قابل توجه است. آنها بر این باورند که دولت رفاه عمومی ممکن است پیامدهای اقتصادی زیان بخش داشته باشد زیرا:

(I) سنجهٔ حمایت درآمدی یا بیمه اجتماعی، موجب انعطاف ناپذیری نامطلوب عملکرد بازار کار می‌شود.

(II) برنامه‌های رفاهی، حجم دولت را در شرایط ریسک ناکارایی، افزایش می‌دهد و موجب می‌گردد که حجم معتناهی از درآمد در صندوق دولت انباشته گردد و به آن چیزی افزوده نشود و حجم مالیاتی نیز مختل گردد.

(III) برنامه‌های رفاهی ممکن است به انباشته شدن کسری بودجه دولت و بدهی‌های وسیع اجتماعی منجر شود.

بخشی از گفتار درز و مالی‌نواد به کارایی مورد ادعای اقتصاد خرد برگشت می‌نماید و به مسایل انگیزشی اقتصاد رفاه اشاره دارد، اما این بحث به مسأله جهانی شدن اقتصاد نیز مرتبط است. اولین نکته مطرح شده به عملکرد بازار کار مربوط است و گفته می‌شود که اقتصاد رفاه با افزایش انعطاف ناپذیری در بازار کار، موجب کندی در تعدیل اقتصادی می‌گردد و از تغییرات به موقع آن

→ اقتصاد جهانی بر پایه پیوندهای نیرومندتری که بین اقتصادهای ملی استوار گردیده گسترش می‌یابد، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برهه چندملیتی است که در آن شرکتهای چندملیتی رواج و گسترش می‌یابد و همبای با آن اقتصاد جهانی نیز یکپارچه‌تر می‌شود. اما دهه ۱۹۹۰ به عنوان دوره جهانی شدن نامیده می‌شود که در این مقطع تولید، تجارت و مالیه بطور واقعی جهانی می‌گردند.

که از مقتضیات جهانی شدن است. جلوگیری می‌کند و نیروی کار را در سطح بین‌المللی ناهمگن‌تر می‌سازد. افزون بر این که چنین تغییرات تدریجی مستلزم پیامدهای زیان آور است و هزینه‌های تعدیل را مضاعف می‌نماید و موجب آشفتگی در بازار کار می‌شود.

مباحث اقتصاددانان کانادایی همچون کورچن و لیپسی مثالی از این نوع استدلال است. براون (۱۹۹۴، ۱۱۷-۱۱۶). موضع آنان را چنین خلاصه می‌نماید. «در نگاه آنان قرارداد اجتماعی باید به مکمل ماهیت اقتصاد - که مایه بقای آن نیز است - تبدیل شود به تعبیر دیگر دولت رفاه عمومی موظف به تکمیل زیرساخت‌های اقتصادی است و در بلند مدت نباید - و شاید هم نمی‌تواند - به تغییرات اساسی پیشامدی دامن نزند. آنها بر این باورند که وقایع و رخداد‌های جهانی، فراسوی کنترل هر دولت ملی، قراردادهای اجتماعی (غیرنسبی) را ارایه نموده‌اند. سردرگمی و بلا تکلیفی جاری کانادا به طور جزئی از سازگاری کند با اقتصاد جهانی ناشی شده است. بنابراین دولت رفاه عمومی لازم است که بر تسالوده‌ای انعطاف‌پذیرتر، بومی‌تر و کم‌خرج‌تر بنا شود.

دومین و سومین نکته مورد توجه درز و مالدینوآد به سطح مورد نیاز مالیات برای تأمین دولت رفاه و قابلیت کسری بودجه به منظور تحقق اهداف و تعهدات در زمینه رفاه عمومی مربوط می‌شود. با توجه به این نکات، ارتباط تنگاتنگ جهانی شدن با سیاست‌های دولت ملی و نقش احتمالی آن بر محدود ساختن درجه آزادی دولتهای ملی در اجرای سیاست‌های اقتصادی آشکار می‌گردد.

درز و مالدینوآد در مورد مالیات می‌گویند که مالیات خلاف قاعده است بنابراین باید در سطح معقول - که به سطح مخارج دولت در زمینه رفاه عمومی بستگی دارد - نگهداشته شود. انعکاس و ظن این بحث در ادبیات جهانی شدن و ضرورت مالیات پایین، نه تنها از باب اکتفا به حداقل ممکن در امور خلاف قاعده است بلکه برای نگهداری و حفظ سرمایه و جلوگیری از انتقال آن در قالب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی است بویژه در شرایطی که جریان و تحرک سرمایه با کمترین مانع مواجه است.

برای ارایه نمونه دیگری از این نوع استدلال، می‌توان به بحث کورتولی و کروگر (۱۹۹۳، ۴۵) اشاره نمود. آنها می‌گویند که: «آزادی بازارهای سرمایه... بعد مضاعفی در سیاست‌گذاری پدیدار ساخته است. همانگونه که تصمیم سرمایه‌گذاری به انتظارات (بویژه نرخ انتظاری بازده حقیقی)

بستگی دارد، برقراری مقبولیت اقتصادی خردی^(۱۲) در حد بالاتر اهمیت دارد. فقدان مقبولیت جانب عرضه^(۱۳) منجر به پاداش خطر احتمالی می‌گردد. در نتیجه سرمایه‌گذاری در این کشور مستلزم نرخ بازدهی حقیقی است که از نرخ بازدهی سایر کشورها بالاتر باشد. مقبولیت هر رژیم اقتصادی خرد به عوامل متعددی بستگی دارد که از میان آنها عملکرد بازار کار، نظام مالیاتی و شرایط زیر ساختی از اهمیت بیشتری برخوردار است. افزون بر این، مداخله عمومی در فرایند بازار مانع عمده‌ای بر جذب سرمایه بخش خصوصی بشمار می‌آید.

نظام مالیاتی که از قرار معلوم به معنای وضع مالیاتهای پایین بر سرمایه است به عنوان عامل تعیین کننده روند و موقعیت تحرک فزاینده سرمایه محسوب می‌گردد. این امر آشکارا بر سطح مخارج درآمد دولت دلالت مستقیم دارد. همچنین کونولی و کروگر برخی از عوامل دیگر را که بر سطح دولت رفاه عمومی تأثیر غیرمستقیم می‌گذارد، مهم تلقی کرده‌اند. مثلاً آنها بر این باورند که چون عملکرد بازار کار و لزوم دخالت عمومی در فرایند بازار، برای تصمیمات سرمایه‌گذاری تعاونی دارای اهمیت است؛ نمی‌توان انتظار داشت که یک دولت جامع رفاه عمومی مسیر شکل‌گیری و اعتبار اقتصاد خرده را تداوم بخشد. در نتیجه ما انتظار خواهیم داشت که مخارج دولت به سطح رقبا سقوط نماید و در سطح پایین تثبیت شود.

در روندی که بازارهای یکپارچه سرمایه با نرخ فزاینده‌ای گسترش می‌یابند توانایی دولتها برای تأمین کسری بودجه نیز با محدودیتهای فراوانی مواجه می‌شود. در چنین وضعیتی تشخیص سطح مسؤلیت مالی دولتها به عهده بازارهای بین‌المللی سرمایه است و ارزیابی اعتبار نیز به همین تشخیص بستگی دارد. این تحول برای عده‌ای ناخوشایند نیست زیرا به بیان می‌توان مشاهده نمود که بازارهای مالی جهانی، ابزاری فراهم آورده‌اند که نظم و انضباط را مستقر می‌سازد و دولتهای ملی از ایجاد این ابزار ناتوان بوده‌اند. لذا این انتظار رواست که با افزایش قدرت بازارهای مالی جهانی، توانایی دولتها برای جذب وام به منظور تأمین مالی مخارج در تنگنای شدیدی قرار می‌گیرد و لزوم کاهش حجم دولت رفاه عمومی به حد دولت صرفه جو و مسؤول آشکارتر می‌گردد.

همه این بحثها به فشار رو به پایین در سطح مخارج دولت رفاه عمومی دلالت می‌نماید. این

پیش‌بینی‌ها از طریق مدل‌های تعیین‌کننده نسبی مخارج دولت رفاه عمومی، توسط منابع سیاسی تأیید شده است، مدل‌هایی که وابستگی مخارج دولت رفاه عمومی را به قدرت گروه‌های ذینفعی که از دولت رفاه حمایت می‌کنند توجیه می‌نماید.^(۱۴) می‌توان ادعا نمود که کشورها، در حال تجربه اعمال فشار رو به پایین بر سطح مخارج دولت رفاه خود می‌باشند. زیرا قشر سرمایه‌دار در فرآیند جهانی شدن قدرتمندتر می‌گردد و این قشر هیچ منفعتی در جهت جامعیت و افزایش مخارج دولت رفاه احساس نمی‌کند. بدین ترتیب، جهانی شدن بطور اساسی قدرت را از گروه‌هایی که احتمالاً مزید جامعیت و فراگیری دولت رفاه هستند سلب و به سرمایه‌داران منتقل می‌سازد، در نتیجه دولت رفاه - که موجودیت و دامنه آن به میزان حمایت از آن توسط منابع سیاسی بستگی دارد - در فرآیند جهانی شدن مورد هجوم جدی قرار خواهد گرفت.

این بحث، که از تحلیل درز و مالیات‌های ناشأ می‌یابد، در مرحله نخست به تحرک بیشتر و وسیع‌تر سرمایه ارتباط دارد اما جهانی شدن از کانال دیگری نیز می‌تواند بر دولت رفاه عمومی تأثیر بگذارد که این بستر همان جهانی شدن تجارت است. در نگاه اول ممکن است که این مطلب غیرموجه جلوه نماید زیرا دولت‌های رفاه کالاهای غیرقابل تجارت فراهم می‌نمایند و هر تجارتی در مرحله نخست گروه کالاهای قابل داد و ستد را متأثر می‌سازد. لکن آلسینا و پروتی (۱۹۹۴) مدلی را طراحی کرده‌اند که در آن، لزوم انتقال‌های درآمدی برای تأمین مالی دولت رفاه، رقابتی بودن گروه کالاهای تجارتی را کاهش می‌دهد.^(۱۵) در نتیجه حفظ سطح رقابتی گروه کالاهای تجارتی مستلزم اعمال فشار به منظور کاهش حجم دولت رفاه است.

علاوه بر فرضیه عمومی که در پرتو آن انتظار داریم جهانی شدن به فشار رو به پایین بر سطح هزینه‌های دولت رفاه منجر شود، تغییر در ترکیب هزینه‌ها نیز خارج از انتظار نیست. بویژه که ادعا می‌شود در اثر فشارهای ناشی از جهانی شدن، شکل دولت رفاه به شکل دولت

۱۴. برای مرور در این ادبیات، می‌توانید به آمنتا (۱۹۹۳) مراجعه نمایید.

۱۵. آلسینا و پروتی نقل می‌کنند که توزیع مجدد مالیاتی موجب می‌گردد که مزدبگیران برای دستمزد بالاتر جان‌زنی نمایند و در نتیجه هزینه‌ها و قیمت‌ها افزایش یابد و رقابت اقتصادی کم شود. قدرت مزدبگیران برای دریافت دستمزدهای بالاتر به قدرت اتحادیه وابسته است هر چند که آلسینا و پروتی معتقدند که تأثیر قدرت اتحادیه بر دستمزد غیرخطی خواهد بود.

رقابتی تبدیل خواهد شد. در گذشته دولتها به منزله دروازه بان عمل می نمودند و اقتصاد داخلی را از سرایت خرابیهای اقتصاد بین الملل حفظ می کردند. حال آن که طبق اظهار برخی از صاحب نظران در فرایند جهانی شدن رابطه دولتها با اقتصاد بین الملل رو به وخامت خواهد نهاد و دولت در نقش یک عامل و واسطه قرار خواهد گرفت و تنها نیازهای اقتصاد جهانی را به اقتصاد داخلی انتقال خواهد داد.^(۱۶) ما نه تنها انتظار داریم که کاهش در حجم دولت رفاه را مشاهده کنیم بلکه شاهد تغییر ترکیب برنامه های دولت یعنی افزایش در برنامه های آموزشی و تربیت نیروی کار در قبال کاهش در برنامه های بهداشتی و امنیت اجتماعی خواهیم بود و نه تنها سطح هزینه های رفاهی دولت کاهش خواهد یافت بلکه ترکیب به نفع فعالیت های رقابتی در اقتصاد جهانی تغییر خواهد یافت.

ب) فرضیه همگرایی صعودی

در حالی که بحث های فوق، یکپارچگی جهانی جدید را پدیده مسلط اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد می داند، برخی دیگر از صاحب نظران یکپارچگی اقتصاد بین الملل را پدیده ممتاز قرن بیستم بویژه پس از ۱۹۴۵ می دانند. بنا به عقیده برخی از صاحب نظران در طی این دوره با انتشار تکنولوژی در بعد بین المللی، سطح فرآوری کلی عوامل و در نتیجه سرانه درآمد در طول زمان همگرا بوده اند (آبراموویتز ۱۹۸۶ و بامول ۱۹۸۶). بنابراین منافع سیستم تجارت آزاد نصیب کشورهای پیرو - که توانستند از مزایا سرایت تکنولوژی بهره مند شوند - شده است.^(۱۷)

لذا می بینیم که بسیاری از اقتصاددانان نئوکلاسیک برای کشف سطوح بالای همگرایی سرمایه سرانه اقتصادهای ملی در دوره پس از جنگ جهانی دوم تلاش نموده اند^(۱۸). هرچند

۱۶. برای مطالعه بیشتر راجع به این فرضیه به ککس (۱۹۹۴) مراجعه کنید.

۱۷. آبراموویتز (۱۹۸۶) معتقد است که قدرت سرایت کشورها به ظرفیت اجتماعی آنان وابسته است.

۱۸. فرضیه همگرایی، حتی در اقتصادهای متناول فرضیه های بسیار بحث انگیز و داغ است. مطالعات تخسین آبراموویتز و بامول که در اینجا به آن ارجاع شد از چندین جهت مورد نقادی فرار گرفته است از جمله این که داده های آماری این مطالعات صرفاً از کشورهای صنعتی اخذ شده است. در نتیجه، از کارهای نظری و تجربی موجود در ادبیات رشد درونزا - که از مجموعه آماری وسیعتری برخوردارند - برای چالش در زمینه فرضیه ←

هیچ نوع استلزام آشکاری بین همگرایی - در صورت وجود - و دولت رفاه عمومی نیست؛ ولی با توجه به این اظهار که ترجیحات مصرف کنندگان در همگرایی بین درآمدها، همگن تر خواهد شد انتظار می رود که الگوی همگنی از مخارج دولت رفاه عمومی نیز ظهور نماید.

آبراموویتز (۱۹۸۶، ۳۸۹) می گوید: «همان گونه که سطوح درآمد سرانه کشورهای پیرو به سمت درآمد سرانه کشورهای رهبر همگرایی خواهد داشت بهمان ترتیب ساختار مصرفی و قیمتها نیز همگرا خواهند شد. علاوه بر این، می توان ادعا نمود که کشش درآمدی تقاضای کالاها عمومی به طور کلی و هزینه های بهداشتی و آموزشی به طور خاص نسبتاً بالا خواهد بود و انتظار می رود که هزینه این اقلام افزایش خواهد یافت.» (۱۹)

این پیش بینی اخیر در نظریه های ساختارگرایان نیز به چشم می خورد. عموم نظریه های دولت رفاه عمومی در خلال دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به افزایش در مخارج دولت رفاه عمومی به چشم یک پدیده مدرن می نگرستند؛ پدیده ای که با صنعتی شدن و افزایش در درآمد سرانه همراه خواهد بود. همان گونه که اسپنگ - آندرسن^(۲۰) (۱۹۹۰، ۱۳) بحث می نماید:

«یک مغایرت و انحراف با یک تئوری جامعه صنعتی آغاز می شود و این مغایرت نشان می دهد که صنعتی شدن سیاست اجتماعی را هم ممکن می سازد و هم لازم - لازم از این جهت که شیوه های باز تولید اجتماعی قبل از صنعتی شدن از قبیل خاتونده، اتحادیه های صنفی، طبقه اشراف در اثر فشارهای ناشی از مدرنیته از قبیل تحرک اجتماعی، شهرنشینی، فردگرایی و وابستگی بازاری، فرد باشیده و مضمحل می گردد لب مطلب این است که بازاری جانشین و بدل مناسبی نیست زیرا بازار تنها برای آن دسته که می توانند در آن فعالیت کند مناسب است بدین ترتیب توابع رفاه توسط دولت ملی سامان خواهد یافت.»

این دیدگاه که دولت رفاه عمومی با تکامل بی راع صنعتی رشد خواهد یافت نیز مورد حمایت ادبیات ساختارگرایان مارکسیست است. بدیهی است که جوامع صنعتی سرمایه داری به نیروی کار آموزشی دیده و سالم نیازمند است و طبیعی است که برای برآوردن این نیاز اجتماعی

→ همگرایی استفاده می شود، هر چند که فرضیه همگرایی هنوز هم مورد تأیید هواداران خود قرار دارد. برای مثال به ناخت و نازهای دور لاف "Durlauf" (۱۹۹۲) مراجعه نمایید.

۱۹. افزایش سهم مصارف دولتی در GDP هنگامی که درآمد سرانه افزایش می یابد، کشش درآمدی تقاضا برای خدمات دولتی را نشان می دهد که گاهی اوقات «قانون رانگر» نامیده می شود.

باید هزینه نمود. لذا نتیجه می‌گیریم که دولت برای تأمین نیازهای سیستم سرمایه داری از طریق افزایش هزینه‌های رفاهی اقدام خواهد نمود.

در پرتو این بحث در می‌یابیم که جهانی شدن مرحله جدیدی است که انتظار می‌رود در طی این مرحله سطح مخارج دولت رفاه افزایش یابد. منشأ این افزایش در بحث‌های بالا مشخص گردید، یعنی دولت رفاه عمومی در مواجهه با تغییرات ساختاری در اقتصاد و به منظور ایجاد امنیت اقتصادی برای افراد و تبعه خود در بخش‌های وسیعی خارج از حد عمل می‌نماید و در نتیجه هزینه‌ها افزایش خواهد یافت. بنابراین انتظار می‌رود که جهانی شدن نیاز به دولت رفاه را افزایش دهد. برای مواجهه با فشارهای فزاینده اجتماعی ناشی از روند افزایش تقسیم کار بین‌المللی - و یا براساس تحلیل ساختارگرایان مارکسیست - برای تأمین انباشت سرمایه در مقیاس جهانی که سرمایه دار بطور پیگیر آن را تعقیب می‌کند، به دولت رفاه عمومی با ابعاد گسترده‌تری احتیاج است.

بحث جدیدی که آمیزه‌های مونتاژگونه‌ای از این نکات را دربردارد توسط رودریک در سال ۱۹۹۶ تهیه شده. رودریک با پردازش داده‌های آماری ۱۰۰ کشور دریافت که یک رابطه مستقیم شدید بین حجم دولت و درجه آزادی تجاری کشورها وجود دارد. او نتیجه‌گیری می‌کند (۱۹۹۶)، که «منفی بودن شدید ضرایب برآورده شده روی مخارج دولت مبدأ، دلالت بر یک نوع تأثیرات همگرایی شرطی بر مخارج دولت دارد. نه تنها باز بودن یک فاکتور تعیین‌کننده و مهم سطح مخارج مصرفی دولتهای مختلف است بلکه در سه دهه اخیر (پس از دهه ۱۹۶۰) درجه باز بودن تجارت، ابزار مطمئنی در پیش‌بینی میزان افزایش سطح مخارج دولتی، به شمار می‌آمده است». به نظر رودریک، توجه یافته‌های آماری را می‌توان در نقشی یافت که مخارج دولتی بر کاهش ریسک برونی - که همواره اقتصادها را در معرض خطر قرار می‌دهد - ایفاء می‌کند. زیرا اقتصاد هر چه که بازتر باشد با چنین ریسکی بیشتر مواجه است و در نتیجه برای جبران آن به بخش عمومی نیرومندتری نیازمند است و با به تعبیری که رودریک بیان می‌کند (۱۹۹۶، ۱): «گویا جوامع، به عنوان هزینه تحمل ریسک برونی بخش دولتی بزرگتری را تقاضا می‌نمایند و نتیجه می‌گیرد که (۱۹۹۶، ۲۶) «احتمالاً جهانی شدن به دولت بزرگ نیازمند است نه دولت کوچک». نتایج رودریک بیان می‌دارد که رابطه بین درجه باز بودن تجارت و بزرگی حجم دولت در مورد هزینه‌های آموزشی و بهداشتی برقرار است. هرچند که در مورد برقراری این رابطه با

هزینه‌های مربوط به تأمین اجتماعی و رفاه، شک و تردیدهایی وجود دارد.^(۲۱) مطمئناً ما انتظار خواهیم داشت که بحث جدی در مورد تأمین اجتماعی و مخارج رفاه در حوزه کشورهای OECD برگزار شود.

هرچند تئوریهای مطرح شده از چارچوبهای نظری متفاوتی استخراج شده‌اند، اما همه در پیش‌بینی و توجیه رابطه بین جهانی شدن و سطح مخارج دولت رفاه عمومی مشترکند، رابطه‌ای که انتظار داریم مثبت باشد و برای سه مقوله مخارج دولت رفاه عمومی یعنی آموزش، بهداشت و رفاه و تأمین اجتماعی برقرار باشد. همه نظریه‌پردازها به افزایش سطح متوسط مخارج دولت رفاه عمومی دلالت می‌نمایند و برخی از این نظریه‌پردازها به گونه‌ای قویتر همگرایی به سمت بالاتر را پیشنهاد می‌نمایند.

ج) فرضیه کانونهای همگرا

هر دو فرضیه فوق، پاسخ تمامی کشورهای OECD را به مقوله جهانی شدن مشابه می‌انگارد. لکن وجود اختلافهای نهادی قابل توجه بین این کشورها، انتظار پاسخهای متنوع را مرجه می‌سازد. سخنان اسپینگ - آندرسن (۱۹۹۴، ۴) را ملاحظه نمایید:

«ما نباید... اعراف نماییم و درجه تأثیر نیروهای جهانی را در تقدیر و تعیین سرنوشت دولتهای رفاه عمومی ملی بیش از حد مبین بدانیم. یکی از بزرگترین دستاورد پژوهشهای تطبیقی این است که از لحاظ مدیریت رفاه، اشتغال و اهداف رشد، سازوکارهای نهادی و سیاسی نمود منافع و ساختمان رفاه فرق العاده اهمیت دارد... کشورها در ظرفیت مدیریت منافع متضاد با هم تفاوت دارند.»

در تحلیل این تفاوت‌های نهادی بین کشورهای OECD یک راه جداسازی این است که کشورهایی که نهادهای اقتصادی تعاونی‌گرا را برای مدیریت منافع متضاد برگزیده‌اند را از کشورهایی که رهیافت بگگذار بگذرد انتخاب نموده‌اند جدا نمود. ادعا می‌شود که این تقسیم در تعیین پاسخها و نتایج سیاستی به حرکت تدریجی رو به پایین اقتصاد جهانی در بعد از شوک نفتی دهه ۱۹۷۰ اهمیتی ویژه داشته است. بویژه، ادعا می‌شود که در کشورهای شدیداً

۲۱. در نتایج تحقیق رودریک، به طور مشخصی در داده‌های آماری ۱۹۹۰-۲ مخارج رفاهی و تأمین اجتماعی بالاتر با درجه باز بودن بالاتر همراه و هماهنگ است ولی در داده‌های ۱۹۸۵-۸۹ چنین نیست.

تعاونی‌گرا، چانه‌زنی اجتماعی، اقتصاد کشورها را برای تعدیل سریع و کارآمد به تغییر شرایط خارجی توانا ساخته است.^(۲۲) ساختارهای چانه‌زنی متمرکز دولتهای تعاونی‌گرا - در صورتی که بخش تجاری، نیروی کار و دولت در سیاستگذاری اقتصاد ملی تشریک مساعی نمایند - این دولتها را قادر ساخته است تا به توافق کارآمدتری در چانه‌زنی اجتماعی برسند که شامل درجه انعطاف‌پذیری بیشتری در دستمزد حقیقی به ازای سطوح اشتغال بالاتر و دستمزد اجتماعی بالاتر (یعنی دولت رفاه عمومی گسترده‌تر) است. جهانی شدن در اواسط دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ توانست بطور موجه به گونه‌ای مطرح شود که در شرایط خارجی که مستلزم پاسخهای سیاستی همانند است تغییرات مهم یکسانی را ایجاد نماید. اگر این گزاره که می‌گوید جهانی شدن بر دولتهای رفاه عمومی فشار رو به پایین اعمال می‌نماید درست باشد آنگاه می‌توان انتظار داشت که کشورهای تعاونی‌گرا در پاسخ و واکنش به این جریان برای تطبیق انتخابهای سیاستی تواناترند. کاهش مخارج دولت رفاه عمومی از نظر سیاسی یک فواگرد خود مشغولی است و کشورهای تعاونی‌گرا ساخت نهادینه قوی‌تری برای مدیریت چنین فراگردی دارند. لکن ساختارهای کشورهای تعاونی‌گرا تا حد قابل قبولی به تدارک منافع دولتهای رفاه عمومی بستگی دارد که بخش چانه‌زنی اجتماعی شالوده ساختارها را استحکام می‌بخشد. بنابراین ما انتظار کاهش مخارج دولت رفاه عمومی را به حد قطعی پایین‌تری خواهیم داشت اما نمی‌توان پذیرفت که حجم مخارج دولت رفاه کمتر از کشورهای غیرتعاونی‌گرا شود.^(۲۳) در کشورهای غیرتعاونی‌گرا نیز توقع داریم که فشار روی به پایین بر مخارج دولت رفاه عمومی ایجاد شود هر چند که سطح دستیابی به این نتیجه با توجه به دوانع سیاسی‌ای که در جهت کاهش مخارج رفاه عمومی وجود دارد و همچنین فقدان ساز و کارهای نهادین متریقی، بسیار متفاوت خواهد بود. بنابراین می‌توان انتظار داشت که پاسخهای به جهانی شدن با توجه به درجه تعاونی‌گرایی متفاوت باشد. هم کشورهای تعاونی‌گرای قوی و هم کشورهای تعاونی‌گرای ضعیف با فشار رو به پایین بر سطح مخارج دولت رفاه عمومی مواجه هستند اما کشورهای تعاونی‌گرای قوی

۲۲. آبراموونیز (۱۹۸۶) معتقد است که قدرت سربایت کشورها به ظرفیت اجتماعی آنان وابسته است.

۲۳. برای بحث بیشتر درباره رابطه بین تعاونی‌گرایی و دولت رفاه عمومی به گرین و همکاران (۱۹۹۲) مراجعه

مجموعه‌ای از کشورها هستند که هنوز هم سطح مخارج دولت رفاه عمومی آنان از کشورهای تعاونی‌گرای ضعیف بالاتر است و ظرفیت خرید آنان نیز پاسخهای هماهنگ‌تری ارائه می‌دهد. امکان دارد که طبقه‌بندی کشورها به سطح نهادهایی که آنان را تعاونی‌گرا جلوه می‌دهد مرتبط نباشد و به همبستگی منطقه‌ای آنان بستگی داشته باشد. ترسیم مختصات مرحله جاری اقتصاد جهانی بی‌گونه‌ای که با جهانی شدن، یکی مسلط شود؛ خالی از مناقشه نیست و بدیل این مرحله را می‌توان منطقه‌گرایی که فشار نمایان‌تری دارد تلقی نمود. برای مثال هیرست و تامپسون (۱۹۹۲، ۳۶۹) می‌گویند که «احتمالاً معتبرترین و ماندگارترین توسعه پس از دهه ۱۹۷۰، تشکیل تجارت فراملی و بلوکهای اقتصادی است»^(۲۲)، اگر چنین باشد آنگاه می‌توان بطور موجه انتظار داشت که کانونهای همگرا، بر پایه همبستگیهای منطقه‌ای ظهور نماید خصوصاً این که ما توقع داریم که همگرایی در مخارج را بین کشورهای عضو بلوکهای تجاری مشاهده نماییم.

ملاحظه امکان هماهنگی نزولی، تلاشهایی را برای ایجاد حاشیه امنیتی در موافقتنامه‌های تجاری منطقه‌ای همچون توافقیهای مربوط به محیط زیست و نیروی کار که NAFTA مورد مذاکره قرار گرفت و فصل اجتماعی تشریح پروژه ۱۹۹۲ EU، پدید آورد. هر چند به طور کلی بین سیاستهای این دو بلوک منطقه‌ای NAFTA و EU - که قدرتمندترین اقتصاد منطقه‌ای اند - اختلافهای فاحش وجود دارد. به طور خاصی، الگوی دولت رفاه عمومی آلمان از ایالت متحده گسترده‌تر است. ممکن است نتایج یکپارچگی اروپایی در مورد دولت رفاه عمومی از NAFTA دلپذیرتر و مطبوع‌تر باشد هر چند که مشکلات یکپارچگی مثبت (که با یکپارچگی منفی که با حذف مقررات بیان می‌شود در تضاد است)، در مورد اروپایی باقی می‌ماند.^(۲۵) با این همه، ما انتظار زیادترین فشار هماهنگی رو به بالا در اروپا و بزرگترین فشار هماهنگی رو به پایین را در NAFTA خواهیم داشت.

بنابراین با ظهور دو کانون همگرایی مجزا، احتمالاً این دو منطقه، دو الگوی کاملاً متفاوت از

۲۴. هیرست و تامپسون (۱۹۹۲، ۳۹۳) بر این عقیده‌اند که «جهانی شدن واقع نشده است و وقوع آن نیز غیر محتمل است» هر چند که دیگران، با تأکید کمتر، مدعی‌اند که منطقه‌گرایی در بین این دو دارای اهمیت بیشتری است.

۲۵. برای بحث بیشتر، می‌توان به رادس، «Rhodes» ۱۹۹۲ مراجعه نمود.

همگرایی را به نمایش بگذارند.

د) فرضیه نامریوطی جهانی شدن

به‌حسب‌های بالا همه بر این فرض استوار است که جهانی شدن حتماً و با درجه اعتبار بالا واقع خواهد شد و آن چه که محور ساخت فرضیه‌های مختلف به شمار می‌آید، ارتباط آن با استقلال در سیاستگذاری بود. اما با این همه، دیگر نظریه پردازان بر وقوع و اهمیت جهانی شدن اختلاف نظر دارند و اعتبار رابطه تئوریک بین جهانی شدن - در صورت وقوع - و دولت رفاه عمومی را زیر سؤال می‌برند. در مرحله اول، وجود و تحقق جهانی شدن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. هر چند که با توجه به ادغام بین‌المللی و در نتیجه کاهش نرخ تعرفه اقتصادها، بازرگانی و تجارت، آزادتر خواهد شد ولی به طور مشابه بر موانع غیر تعرفه‌ای افزوده خواهد شد. بنابراین میزان افزایش در درجه باز بودن تجارت جهانی در حاله‌ای از ابهام قرار خواهد گرفت.

افزون بر این؛ هر چند که گفته می‌شود حجم تولیدات جهانی به نسبت آنچه که در کشور تولید خواهد شد به شدت رشد خواهد یافت لیسی و همکاران (۱۹۹۵، ۵۰ و ۵۱) به نتیجه‌ای مغایر دست یافته و افزایش حجم تولیدات جهانی در کمتری حد خود قرار خواهد داشت:

«عطف توجه به این که پدیده جهانی شدن از صاحب‌نظران، سازمانهای بین‌المللی و مطبوعات نشأت یافته است، یادآور این حقیقت است که بخش وسیعی از فعالتهای اقتصادی به مکانهای خاص جغرافیایی تعلق دارد و تحت مالکیت کشور اصلی است. روند بین‌المللی شدن تولید آشکارا به پیش می‌رود اما هنوز اکثریت قریب به اتفاق تولیدات توسط تولید کنندگان داخلی و در درون مرزهای جغرافیایی انجام می‌شود.» (۲۶)

ممکن است که تصور شود با در نظر داشت رشد بازرگانی، داراییهای کوتاه مدت جهانی شدن تحکیم بیشتری خواهد یافت. حتی در این حالت نیز مسأله خالی از ابهام نیست. مثلاً زوین

۲۶. لیسی و دیگران با استفاده از داده‌های کشور اصلی برای FDI درمی‌یابند که از سال ۱۹۷۰ سهم تولیدات بین‌المللی شده با وابسته از حدود ۴/۵ درصد به ۶ تا ۷/۵ درصد تولیدات جهانی رسیده است. با استفاده از داده‌های کشور میزبان دو محاسبه انجام شده است. نتیجه هر دو برای تولیدات بین‌المللی شده کمتر است؛ هر چند در یک محاسبه، نوعی افزایش شدید در اواخر دهه ۱۹۹۰ پدیدار شده است (در محاسبه دیگر روند خاصی تشریح نشده است).

(۱۹۹۲) می‌گوید که تحرک بین‌المللی سرمایه در دهه ۱۹۸۰ با دهه ۱۸۸۰ تفاوتی ندارد. در دیدگاه وی شرایط دهه ۱۹۸۰ یک شرایط جدید نیست. بلکه دوره بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم یک شرایط استثنایی بوده که در آن تحرک بین‌المللی سرمایه محدود بوده است.

این ادعا که جهانی شدن در فرایند تحرک فزاینده سرمایه‌های بلند مدت گسترش خواهد یافت نیز معرکه‌آرای نظریه پردازان است. افزون بر اینکه علیرغم رشد این پدیده در دوره پس از جنگ جهانی دوم هنوز طبق شراهد، موانع عمده‌ای در راه جریان سرمایه‌های بلند مدت قرار دارد. همانگونه که اپستین اظهار می‌دارد هیچ نشانه‌ای از ظهور جهان والرایی به چشم نمی‌خورد. یعنی جهانی که در آن انباشتی از پس‌اندازهای جهانی وجود داشته باشد و هر کشور بتواند آزادانه از آن وام دریافت نماید. اپستین در گام بعدی نشان می‌دهد که در دوره ۱۸۶-۱۹۵۱، شرکتهای چند ملیتی امریکا هیچ تمایلی به برابری نرخ سود در بین کشورها نداشتند یا هرگاه که واریانس نرخ سود سقوط می‌نمود، خواهان افزایش و تحکیم موانع جریان سرمایه بلند مدت بودند.

در حالی که این مباحث، مسأله وقوع جهانی شدن و درجه حتمیت یافتن آن را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ بحثهای دیگر، به گمانه‌زنی در مورد پیوند بین جهانی شدن و دولت رفاه عمومی می‌پردازند. برای مثال بحث عالی درز و مالینووا که مدعی است دولت رفاه عمومی به کسری تراکمی و بدهی عمومی فزاینده می‌انجامد؛ بسیار قابل فهم اما مشاجره‌انگیز است. از آن رو این بحث مشاجره‌آمیز است که مستلزم تجزیه و تحلیلی از رفتار مصرفی دولت است که نمی‌تواند درست باشد و بر شالوده‌ها و پایه‌های ویژه‌ای استوار است [که استحکام ندارد] زیرا هر چند که ممکن است مخارج مصرفی دولت برای رفاه عمومی، رنم بزرگی از بودجه را به خود اختصاص دهد، اما تنها رقم نیست و کسری دولت می‌تواند با کاهش متعادل در سایر بخشها، حذف و کاهش یابد. علاوه بر این یکپارچه سازی و ادغام بازارهای جهانی سرمایه، دولت‌ها را قادر می‌سازد که از طریق دستیابی به موجودی‌هایی جهانی سرمایه، وام بیشتری - نه کمتری - دریافت کنند.

این گزاره، که افزایش تحرک سرمایه، موجب محدود شدن توانایی دولت در امر تأمین مالی دولت رفاه از طریق افزایش نرخ مالیاتی می‌گردد و سطح مداخله دولت را محدود می‌کند، می‌تواند به عنوان فرضیه باقی بماند. این گزاره می‌تواند نادرست باشد چون شواهد بخش

عظیمی از ادبیات تصمیم‌گیری مکان‌یابی شرکت به حدی نیست که نشان دهد نرخهای مالیاتی عامل مهمی است و همان‌گونه که قبلاً گفته شد به نظر می‌رسد که هنوز نیز، تا آینده‌ای دور، موانع عمده‌ای بر سر راه تحرک سرمایه قرار دارد. علاوه بر این، شواهدی که از ناحیه همبسته فراهم شده نشان می‌دهد که حتی محدودیت‌های اعمال شده^(۲۷) در کشورهایی که به ساز و کار نرخ ارز اروپایی پیوسته‌اند، نتوانسته است بازار کار این کشورها را تا حد قابل قبول همگرا نماید (آندرتون و بارل، ۱۹۹۵) و در ایالت‌های آمریکا در زمینه تأمین رفاه اجتماعی هنوز تفاوتهای اصولی به چشم می‌خورد با این که جریان تحرک سرمایه بیش از یک قرن در آنجا رواج داشته است.

اگر این مباحث پذیرفته شود نباید انتظار داشته باشیم که جهانی شدن تأثیری بر سطوح مخارج دولت رفاه عمومی داشته باشد. اگر ما در این زمینه (سطح مخارج دولت رفاه عمومی) به روند خاصی یا همگرایی نیرومندی دست می‌یافتیم، لازم بود آن را به هر نحو تبیین و تفسیر کنیم [اما چنین روند یا همگرایی‌ای وجود ندارد]. این بدان معناست که کشورها کماکان به [اعمال سیاستهای انتخابی خود قادرند، گر اینکه این سیاستها به شرایط تاریخی، ساختار سازمانی و مهمتر از همه ایدئولوژی دولت محدود است، اما اعمال این سیاستها، دلایل مرتبط با غیرجهانی شدن را تقویت می‌کند. در این میان وقتی که دولت‌های دست راستی با امداد از فشارهای جهانی شدن در پی اثبات مدعای خود هستند و می‌گویند هیچ‌گیزی از فرو کاستن مخارج دولت رفاه (یا رشد مخارج) وجود ندارد؛ این چنین صغری و کبری بیش از آن که بیانی از واقعی باشد تلاشی برای اسکات خصم و زمینگیر کردن مخالفان است.

بنابراین ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم که در دولت‌های محافظه‌کار جدید - که بدلائل ایدئولوژیکی، سیاست‌های خاصی برمی‌گزینند - مخارج دولت رفاه عمومی کاهش می‌یابد. دولت‌های سوسیال دمکرات چنین سیاست‌هایی برنخواهند گزید. بنابراین ممکن است که انتظار داشته باشیم کشورها در الگوی هزینه مخارج دولت رفاه با همدیگر تفاوت داشته باشند. اما این تفاوتها با وابستگی سیاسی به حزب حاکم قابل تبیین است و هیچ دلیل محتومی برای مشاهده

۲۷. برای دستیابی به شواهد در مورد تصمیم‌گیری مکان‌یابی شرکت، می‌توان به فریدمن Friedman و همکاران

همگرایی در مخارج وجود ندارد. قبل از ملاحظه داده‌های آماری، با ارایه خلاصه چهار فرضیه در نمودار شماره ۱ به نتیجه گیری این بخش می‌پردازیم. این نمودار تفاوت‌های بین فرضیات از لحاظ درجه اهمیتی که آنها برای جهانی شدن قائلند، و همچنین لوازم جهانی شدن در مورد متوسط مخارج دولت رفاه در طول زمان و پیش‌بینی درجه همگرایی این مخارج را تشریح می‌نماید.

نمودار ۱

خلاصه

جهانی شدن و دولت رفاه عمومی: چهار فرضیه

| ردیف | فرضیه | آیا جهانی شدن مهم است؟ | میانگین مخارج دولت رفاه عمومی | همگرایی مخارج دولت رفاه عمومی |
|------|---|---------------------------|---|---------------------------------------|
| ۱ | هماهنگی نزولی | بلی | پایین‌تر | بلی |
| ۲ | همگرایی صعودی | بلی | بالا‌تر | بلی |
| ۳ | کانونهای همگرا (الف) تعاونی گرایان (ب) منطقه‌ای | بلی | پایین‌تر: غیرتعاونی گرا پایین‌تر(۴): تعاونی گرا | خیر: غیرتعاونی گرا بلی: تعاونی گرا |
| | | منطقه گسریسی مهمتر است | پایین‌تر: آمریکای شمالی بالا‌تر(۴): اروپا | بلی: امریکا شمالی بلی: اروپا |
| ۴ | جهانی شدن نامربوط | خیر | پایین‌تر(۴): دولتهای دست‌راستی همان (۴): دولتهای دست چپی | (۴) (۴) |

(۴) به معنای تأثیر غیراطمینانی است.

روندهای مخارج دولت رفاه

چهار فرضیه‌ای که در نمودار ۱ خلاصه شده‌اند: - هماهنگی نزولی، - همگرایی صعودی، - کانونهای همگرا و - جهانی شدن نامربوط، دلالت‌های متفاوتی در روندهای مخارج دولت رفاه عمومی دارند در این بخش ما به بررسی این روندها به عنوان وسیله ارزیابی این دیدگاه‌های

رقابتی می‌پردازیم.

ما از هزینه‌های ملی در مورد آموزش، بهداشت، تأمین اجتماعی و رفاه (به صورت درصدی از GNP) به عنوان سنجۀ حجم دولت رفاه عمومی استفاده می‌کنیم. فقدان داده‌های مقایسه‌ای بین کشوری در دوره‌ی زمانی مورد نظر، اوایل دهه ۱۹۷۰ تا حال حاضر، مشکل اساسی این بررسی است. با استفاده از دو منبع آماری، مخارج اجتماعی ۱۹۹۰-۱۹۶۰^(۲۸) (OECD 1985)^(۲۹) و سالنامه آماری مالیۀ دولت (IMF 1995)، ما توانستیم آمارهای مربوط به آموزش، تأمین اجتماعی و مخارج رفاهی را برای ده کشور عضو OECD و مخارج بهداشتی را برای هشت کشور فراهم نماییم.^(۳۰) استفاده از چنین فراوانیهای انباشته به عنوان سنجۀ ای از حجم دولت رفاه عمومی، خالی از مناقشه نیست. اما همانگونه که فری من (۱۹۵۵:ص ۲۴۷) گفته است: «...نماگرهایی مانند سهم مخارج عمومی یا سهم مالیاتها در GDP برای نشان دادن گستره دولت رفاه عمومی ناقصند اما می‌توانند تصویری معقول از تفاوت درجه اهمیتی که در کشورهای مختلف یا در طول زمان به سیاست‌های اجتماعی مبذول می‌شود ارائه نمایند.»

علاوه بر این، برای بررسی سطوح متوسط مخارج دولت رفاه عمومی ما به آزمون همگرایی نیازمندیم. لکن، آزمون همگرایی به دلیل «...عدم وقایع عام بر تعریف همگرایی» (هال و دیگران، ۱۹۹۲، ۹۹) دشوار است. با این وجود، ما دو آمار ساده - انحراف معیار و ضریب تغییرات مخارج کشورهای جامعه آماری - را به عنوان نماگر تغییرات در پراکندگی مخارج اجتماعی به صورت درصدی از GDP گزارش نموده‌ایم. اگر هر دو ملاک از طول زمان کاهش یابد ما نتیجه می‌گیریم که همگرایی اتفاق افتاده است.

28 - social Expenditures 1960-1990

۲۹. این گزارش، شامل داده‌های سراسر سال ۱۹۸۱ است.

۳۰. کشورهای که تمامی آمارهای آنان در دسترس است، عبارتند از: استرالیا، اتریش، کانادا، دانمارک، آلمان، نروژ، بریتانیا و ایالات متحده. علاوه بر این ما به ارقام مخارج زاین و سوئد در زمینه آموزشی، تأمین اجتماعی و رفاه نیز دسترسی داریم. عدم دسترسی به داده‌های آماری حداقل چند سال، مانع می‌گردد که کشورهای OECD بیشتری از جامعه آماری قرار گیرند.

اجزای مهم مخارج دولتها رفاه عمومی احتمالاً ضدادواری است. به طور آشکار، پرداختهای رفاه و بیکاری در طی دوره رکود افزایش می‌یابد اما دیگر مخارج دولت رفاه ممکن است هماهنگ با دوره‌ها تغییر یابد. مثلاً مخارج دوره‌های آموزش عالی در هنگامی که اقتصاد در اوج خود (آغاز مسیر نزولی) قرار داشته باشد ممکن است افزایش یابد زیرا افراد بجای رقابت در بازار فشرده، تحصیل را بر می‌گزینند. در نتیجه مقایسه‌های مقطعی سالانه مخارج دولت رفاه عمومی بین کشورهایی که در موقعیت دوره‌های تجاری متفاوتی قرار داشته باشند نادرست است.^(۳۱)

برای گریز از این منبع بالقوه تورش، ما تحلیل خود را از مخارج دولت رفاه به سالهای اوج دور تجاری محدود می‌نماییم. ما سالهای اوج دور تجاری را برای هر کشور جامعه نمونه آماری با ترسیم روند خطی GDP حقیقی شناسایی کرده‌ایم. سپس نقطه‌های اوج دوره‌های تجاری در دوره ۱۹۲۰-۱۹۷۰ را که به سالهای ۱۹۷۰، ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ نزدیک‌تر بوده‌اند را برگزیدیم و مورد استفاده قرار دادیم. تحلیل بین‌کشوری ما بر حسب سه دوره که این سالهای اوج دور تجاری، متغیر نماینده آن بودند، انجام گرفت یعنی اوایل دهه ۱۹۷۰، اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ و اواخر دهه ۱۹۸۰ (به جدول A۱ پیوست برای اطلاع به سالهای استفاده شده برای هر کشور مراجعه کنید). البته از آنجا که شدت نوسان دوره‌های تجاری در بین کشورها یکسان نیست، ممکن است این روند برای تغییرات دوره‌ای در مخارج دولت رفاه کاملاً درست نباشد. معهذاً، برای اولین برآورد و تقریب معقول است.

جدول ۲ جمع کل مخارج دولت رفاه هشت کشور عضو جامعه نمونه آماری را نشان می‌دهد. مخارج بین دو دوره افزایش یافته و سپس با ثبات شده است یعنی همان‌گونه که انتظار می‌رفت حجم دولت رفاه عمومی در خلال دهه ۱۹۷۰ افزایش یافته در حالی که در دهه ۱۹۸۰ حجم دولت رفاه عمومی که می‌بایست براساس برخی فرضیات کاهش یابد، رفتار نکرده است. با این همه، عدم رشد دولت رفاه (پس از رشد فراگیر مخارج دولت رفاه در دهه ۱۹۷۰) می‌تواند

۳۱. همان‌گونه که اسپینگ - آندرسن می‌گوید: «در انگلستان، در دوره تاجر مخارج کل اجتماعی به تبع بیکاری حاد رشد کرد. مخارج اندک بر روی برخی از برنامه‌ها، بیانگر این است که دولت رفاه عمومی با اشتغال کامل همراه شده است.» (۲۵ و ۱۹۹۵)

یوانگر پاسخ به فشار جهانی شدن باشد.^(۳۲) ما هیچ موردی از همگرایی را در آزمون آماری که شاهدی علیه دو فرضیه «هماهنگی نزولی» و «همگرایی صعودی» برد نیافتیم.

جدول ۲

مخارج دولت رفاه عمومی به صورت درصدی از GDP

| دوره ۳ | دوره ۲ | دوره ۱ | |
|-------------------|----------------|----------------|-----------------|
| اواخر دهه ۱۹۸۰ | اواخر دهه ۱۹۷۰ | اوایل دهه ۱۹۷۰ | |
| تا اوایل دهه ۱۹۸۰ | | | |
| ۱۵/۳٪ | ۱۸/۲٪ | ۱۳/۱٪ | استرالیا |
| ۲۸/۸٪ | ۲۷/۱٪ | ۲۲/۳٪ | انریش |
| ۲۳/۴٪ | ۲۰/۳٪ | ۱۹/۷٪ | کانادا |
| ۳۲/۸٪ | ۳۳/۳٪ | ۲۷/۴٪ | دانمارک |
| ۲۸/۳٪ | ۳۰/۵٪ | ۲۶/۳٪ | آلمان |
| ۲۸/۱٪ | ۲۷/۲٪ | ۲۷/۱٪ | نروژ |
| ۲۰/۸٪ | ۲۱/۳٪ | ۱۹/۴٪ | بریتانیا |
| ۱۶/۹٪ | ۱۸/۶٪ | ۱۶/۹٪ | ایالات متحده |
| ۲۴/۳٪ | ۲۲/۶٪ | ۲۱/۵٪ | میانگین |
| ۰/۰۵۸ | ۰/۰۵۲ | ۰/۰۴۹ | انحراف از معیار |
| ۰/۲۲۰ | ۰/۲۱۹ | ۰/۲۲۶ | ضریب پراکندگی |

مخارج دولت رفاه عمومی با مخارجی که صرف آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی و رفاه توسط تمامی واحدهای دولتی انجام می‌شود، تعریف می‌گردد.

منبع: به جدول A1 پیوست مراجعه نمایید.

اگر جهانی شدن به توسعه «دولتهای رقیب» کسک نماید آنگاه ممکن است بجای تغییر در سطح کلی مخارج دولت رفاه، ترکیب مخارج تغییر یابد. تحت این شرایط ما انتظار داریم یک

۳۲. براساس این تفسیر، پدیده جهانی شدن به دهه ۱۹۸۰ تعلق دارد.

نوع همگرایی سعودی در مخارج آموزشی و یا همگرایی نزولی در مخارج بهداشتی یا تأمین اجتماعی و رفاه ملاحظه کنیم.^(۳۳) با این وجود، داده‌های تجزیه شده به نوع مصرف (جدولهای ۴، ۵ و ۶) این الگو را تأیید نمی‌کند. مخارج متوسط ملی در آموزش در دهه ۱۹۸۰، بدون نشان دادن هیچ گونه همگرایی، کاهش یافته است. تأمین اجتماعی و مخارج رفاه در دهه ۱۹۷۰ افزایش یافته است و در دهه ۱۹۸۰ تقریباً در یک سطح ثابت مانده است؛ ما یک نوع واگرایی در سطح مخارج در بین کشورهای جامعه نمونه آماری در خلال این دوره مشاهده می‌نماییم. در دهه ۱۹۷۰ مخارج بهداشتی دولت افزایش یافت و همگرا بود؛ روند سعودی مخارج در دهه ۱۹۸۰ نیز ادامه یافت ولی همگرایی متوقف شد. داده‌های در دسترس در مورد ژاپن و سوئد به ما این امکان را می‌دهد که برای بررسی مخارج آموزشی و تأمین اجتماعی و رفاه این دو کشور را نیز در جامعه نمونه‌ای قرار دهیم. اما این شمول، الگوی مورد بحث فوق را تغییر نمی‌دهد. هیچکدام از فرضیات - نه «هماهنگی نزولی» و نه «همگرایی سعودی» - با مخارج دولت رفاه تأیید نمی‌شود. واگرایی آشکار مخارج تأمین اجتماعی و رفاه در دهه ۱۹۸۰، امکان «همگرایی کانونی» را ترجیح می‌نماید. برای کشف این امکان، ما جامعه نمونه‌ای را براساس شاخص تعاونی‌گرایی که بوسیله کراچ (۱۹۸۳) توسعه یافته است به دو دسته «تعاونی‌گرایان» و «غیرتعاونی‌گرایان» تقسیم نموده‌ایم.^(۳۴)

۳۳. ما این مطلب را ویرایش نیرومند فرضیه می‌نامیم زیرا این ویرایش مستلزم تغییراتی در ترکیب مخارج دولت رفاه عمومی است که برای تغییرات جمعیتی توجیه نشده است. در حقیقت همه کشورهای عضو جامعه آماری افزایش سهمی در جمعیت بالاتر ۶۴ به جمعیت زیر ۲۵ سال تجربه کرده‌اند. این ممکن است در مخارج بهداشتی و آموزشی تأثیر بگذارد. تعداد کمی از داده‌های آماری، توجیه کنار گذاشته شده ما را در زمینه مخارج دولت رفاه عمومی که بر پایه تغییر ساختار جمعیتی شکل گرفته بود را تقویت می‌نماید و در نتیجه آزمون فرضیه «دولتهای رقیب» به عنوان ویرایش ضعیف‌تر روا تلقی می‌شود.

۳۴. دامنه شاخص تعاونی‌گرایی کراچ از ۰/۰ تا ۲/۰ است، هر کشور به ازای هر کدام از ملاکهای زیر یک امتیاز دریافت می‌کند: شورای کار، جریان اتحادیه متمرکز، استقلال حداقل خرید، و هماهنگی در بین مستخدمین. ما کشورهایی که امتیاز بیش از دو را از شاخص کراچ کسب نموده‌اند، تعاونی‌گرا محسوب کرده‌ایم. جدول A۱ بیوست را ملاحظه نمایید. البته این یک تصور ایستا از تعاونی‌گرایی است و تغییرات مهمی که در نهادهای

همانگونه که انتظار می‌رود سطح مخارج کل دولت رفاه در کشورهای تعاونی‌گرا و غیرتعاونی‌گرا در تمامی دوره‌ها تفاوت اساسی دارد (جدول ۳). مخارج دولت رفاه در کشورهای تعاونی‌گرا در دهه ۱۹۷۰ به سمت بالا واگرا بوده و در دهه ۱۹۸۰ با تغییر کمی در سطح مخارج همگرا گردید. این الگو یک پاسخ سیاستی مشترک به فشار خارجی در دهه ۱۹۸۰ را ارائه می‌دهد و با این دیدگاه، که فشارهای رو به پایین ناشی از جهانی شدن را بدیهی می‌دانند. و این دیدگاه، که کشورهای تعاونی‌گرا بدلیل ساختار سازمانی واحد، به این فشارها پاسخ مشترک می‌دهند، سازگار است.



علاوه بر این، در کشورهای توسعه‌یافته، روند واگرایی در دهه ۱۹۷۰ به سمت بالا تغییر کرده و در دهه ۱۹۸۰ به سمت پایین واگرا شده است. این تغییر در واگرایی در دهه ۱۹۸۰، که در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد. یکی از این عوامل، تغییر در ساختار مخارج دولت رفاه است. در کشورهای توسعه‌یافته، در دهه ۱۹۸۰، مخارج دولت رفاه به سمت پایین واگرا شده است. این تغییر در واگرایی در دهه ۱۹۸۰، که در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد. یکی از این عوامل، تغییر در ساختار مخارج دولت رفاه است. در کشورهای توسعه‌یافته، در دهه ۱۹۸۰، مخارج دولت رفاه به سمت پایین واگرا شده است. این تغییر در واگرایی در دهه ۱۹۸۰، که در کشورهای توسعه‌یافته مشاهده می‌شود، می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد. یکی از این عوامل، تغییر در ساختار مخارج دولت رفاه است.

تعاونی‌گرا در ۲۵ سال گذشته رخ داده است را نادیده می‌گیرد. شاخصی که ما پذیرفته‌ایم کاربرد ساده‌ای دارد و زمینه را برای آزمون تجربی هموار می‌نماید.

جدول ۳

مخارج دولت رفاه عمومی به صورت درصدی از GDP

مقایسه دولتهای تعاونی‌گرا با غیرتعاونی‌گرا

| دوره ۳ | دوره ۲ | دوره ۱ | |
|----------------|-------------------|----------------|----------------------|
| اواخر دهه ۱۹۸۰ | اواخر دهه ۱۹۷۰ | اوایل دهه ۱۹۷۰ | |
| | تا اوایل دهه ۱۹۸۰ | | |
| | | | <u>تعاونی‌گرا</u> |
| ۲۸/۸٪ | ۲۷/۱٪ | ۲۲/۳٪ | اتریش |
| ۳۲/۸٪ | ۳۳/۳٪ | ۲۷/۴٪ | دانمارک |
| ۲۸/۳٪ | ۳۰/۵٪ | ۲۶/۳٪ | آلمان |
| ۲۸/۱٪ | ۲۷/۲٪ | ۲۷/۱٪ | نروژ |
| ۲۹/۵٪ | ۲۹/۵٪ | ۲۵/۸٪ | میانگین |
| ۰/۰۱۹ | ۰/۰۲۵ | ۰/۰۲۰ | انحراف از معیار |
| ۰/۰۶۵ | ۰/۰۸۶ | ۰/۰۷۹ | ضریب پراکندگی |
| | | | <u>غیرتعاونی‌گرا</u> |
| ۱۵/۳٪ | ۱۸/۲٪ | ۱۳/۱٪ | اتریش |
| ۲۳/۴٪ | ۲۰/۳٪ | ۱۹/۷٪ | دانمارک |
| ۲۰/۸٪ | ۲۱/۳٪ | ۱۹/۴٪ | آلمان |
| ۱۶/۹٪ | ۲۸/۶٪ | ۱۶/۹٪ | نروژ |
| ۱۹/۱٪ | ۱۹/۶٪ | ۱۷/۳٪ | میانگین |
| ۰/۰۳۲ | ۰/۱۳ | ۰/۰۲۷ | انحراف از معیار |
| ۰/۱۶۷ | ۰/۰۶۵ | ۰/۱۵۴ | ضریب پراکندگی |

دولتهای تعاونی‌گرا، دولتهایی هستند که شاخص کراج آنها بزرگتر از ۲ است.

مخارج دولت رفاه عمومی با مخارجی که صرف آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی و رفاه توسط تمامی واحدهای دولتی انجام می‌شود، تعریف می‌گردد.

منبع: به جدول A۱ پیوست مراجعه نمایید.

جدول ۲

مخارجی که صرف امنیت اجتماعی و رفاه شده به صورت درصدی از GDP
مقایسه دولتهای تعاونی گرا با غیر تعاونی گرا

| دوره ۳ | دوره ۲ | دوره ۱ | تعاونی گرا |
|-----------------------|----------------|----------------|-----------------|
| اواخر دهه ۱۹۸۰ | اواخر دهه ۱۹۷۰ | اوایل دهه ۱۹۷۰ | |
| تا اوایل دهه ۱۹۸۰ | | | |
| ۱۹/۱٪ | ۱۸/۸٪ | ۱۵/۶٪ | انزلیش |
| ۲۱/۰٪ | ۲۰/۰٪ | ۱۴/۹٪ | دانمارک |
| ۱۷/۷٪ | ۱۹/۲٪ | ۱۶/۲٪ | آلمان |
| ۱۵/۰٪ | ۱۴/۴٪ | ۱۳/۶٪ | نروژ |
| ۱۸/۸۳٪ | ۱۶/۶٪ | ۱۰/۴٪ | سوئد |
| ۱۸/۳٪ | ۱۷/۸٪ | ۱۴/۱٪ | میانگین |
| ۰/۰۲۰ | ۰/۰۲۰ | ۰/۰۲۰ | انحراف از معیار |
| ۰/۱۰۷ | ۰/۱۱۳ | ۰/۱۲۵ | ضریب پراکندگی |
| <u>غیر تعاونی گرا</u> | | | |
| ۶/۲٪ | ۷/۹٪ | ۵/۰٪ | استرالیا |
| ۱۲/۰٪ | ۹/۱٪ | ۸/۸٪ | کانادا |
| ۱۰/۵٪ | ۱۱/۵٪ | ۹/۳٪ | بریتانیا |
| ۷/۳٪ | ۹/۵٪ | ۸/۴٪ | ایالات متحده |
| ۸/۰٪ | ۶/۸٪ | ۳/۶٪ | ژاپن |
| ۸/۸٪ | ۹/۰٪ | ۷/۰٪ | میانگین |
| ۰/۰۲۱ | ۰/۰۱۶ | ۰/۰۲۳ | انحراف از معیار |
| ۰/۲۲۳ | ۰/۱۷۴ | ۱/۳۲۸ | ضریب پراکندگی |

دولتهای تعاونی گرا، دولتهایی هستند که شاخص کراج آنها بزرگتر از ۲ است. مخارج دولت رفاه عمری با مخارجی که صرف آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی و رفاه توسط تمامی واحدهای دولتی انجام می‌شود، تعریف می‌گردد.
منبع: به جدول A۱ پیوست مراجعه نمایید.

وضعیت در مجموعه کشورهای غیر تعاونی گرا تا حدودی متفاوت است. هر چند که سطح متوسط مخارج کل این گروه نیز در دهه ۱۹۸۰ کمتر است، سطوح مخارج فردی این گروه (بعد از همگرایی در دهه ۱۹۷۰) بویژه در مورد مخارج تأمین اجتماعی و رفاه و اگر بود (جدول ۴)، این واقعیت که دو کشور غیر تعاونی گرای ژاپن و کانادا، افزایش اساسی مخارج را تجربه کردند یکی از این دو امر را متبادر می سازد: یا آنها با فشار جهانی شدن مواجه نبودند تا مخارج دولت رفاه عمومی را کاهش دهند یا این که اثبات محدود شدن مخارج دولت رفاه عمومی در اثر فقدان نهادهای تعاونی گرا بشدت مشکل است.

هر چند که ما با استخراج داده‌های آماری از سالهای اوج دور تجاری، تغییرات دور تجاری را کنترل نموده ایم، می توان ادعا نمود که تغییرات خاص در شرایط اقتصاد کلان بر روند مخارج دولت رفاه عمومی مؤثر است و امکان دارد که به طور مشابه، همگرایی مخارج اجتماعی در بین کشورهای تعاونی گرا، شرایط بلندمدت اقتصادی نامطلوبی را منعکس نماید، بویژه آن که این کشورها همه اروپایی اند.^(۳۵) به عنوان مؤید این امکان، ما نرخهای بیکاری ملی را در سالهای اوج دور تجاری در نظر گرفتیم.^(۳۶) ما یک افزایش خاص در نرخ متوسط بیکاری برای هر دو گروه تعاونی گرا و غیر تعاونی گرا مشاهده کردیم. این گونه متبادر می شود که هر چند تفاوت نظام مند آشکارا بین کشورهای تعاونی گرا و غیر تعاونی گرا در الگوهای مخارج اجتماعی، شرایط اقتصادی متفاوتی را منعکس نمی سازد اما نسبتاً پاسخهای متفاوتی به فشار جهانی شدن ارائه می دهد.

نتیجه گیری

در بخش اول این مقاله، ما در مورد ارتباط بین جهانی شدن و دولت رفاه عمومی چهار فرضیه را معرفی کردیم. این رابطه، رابطه مهمی است زیرا جهانی شدن، چالش بزرگ عصر ماست و عامل

۳۵. تقسیم و تجزیه بر اساس همبستگی منطقه‌ای، هیچ روند مشخص را بیاب نمی آورد، هر چند قدرت ما برای آزمون همگرایی منطقی بلوکهای اقتصادی به علت کمی تعداد کشورهای عضو جامعه نمونه بسیار محدود بود.

۳۶. ما مراتب سپاس خود را از دکتر جاوید طاهری که نرخهای بیکاری تطبیفی را در سطح بین الملل برای ما فراهم نمودند، ابراز می داریم.

مهمی در استمرار و وخامت مجادلات در زمینه اصلاح و دولت رفاه عمومی است. آمارهای مربوط به مخارج دولت رفاه عمومی در بخش سابق، ما را به نتایج زیر نایل می‌سازد:

● سطوح متوسط مخارج دولت رفاه عمومی در دهه ۱۹۸۰ بر خلاف دهه ۱۹۷۰ به آرامی کاهش یافت، در حالی که همه کشورها در جامعه نمونه‌ای مخارج فزاینده را به صورت درصدی از GDP تجربه کردند. این با فرضیه‌ای که بیان می‌دارد روند جهانی شدن موجب فشار رو به پایین بر مخارج دولت رفاه می‌گردد، سازگار است.

● هیچ شاهدی برای همگرایی نزولی و هماهنگی صعودی مخارج دولت رفاه عمومی در تمامی کشورهای عضو جامعه نمونه‌ای وجود ندارد.

● با این همه، در بین کشورهای تعاونی‌گرای جامعه نمونه‌ای یک نوع همگرایی در زمینه مخارج دولت رفاه عمومی در دهه ۱۹۸۰ در کشورهای غیرتعاونی‌گرا، واگرا بوده است.

● هم مخارج متوسط آموزشی و هم مخارج متوسط تأمین اجتماعی و رفاه در دهه ۱۹۸۰ سقوط نموده، در حالی که مخارج بهداشتی افزایش یافته است. این امر با این گزاره که بیان می‌دارد جهانی شدن به توسعه دولتهای رقیب کمک می‌نماید و در نتیجه پیش‌بینی می‌شود که مخارج آموزشی افزایش و شکل‌های دیگر مخارج دولت رفاه عمومی کاهش یابد، مغایر و ناسازگار است.

نتایج فوق بیان می‌دارد که ممکن است برآستی جهانی شدن در دهه ۱۹۸۰ چالشی در زمینه مخارج دولت رفاه عمومی ایجاد کرده باشد، لکن پاسخ به این چالش در مجموعه کشورهای عضو جامعه نمونه‌ای ما یکسان نبوده است. پاسخ مشابه دولتهای تعاونی‌گرا در حقیقت نماگر اهمیت ساختارهای نهادی در تعیین چگونگی پاسخ کشورها به شرایط اقتصادی که خارج از حیطه کنترل مستقیم آنان است می‌باشد.

باید یادآوری نمود که نتایج ما باید پیشنهادی تلقی شود نه قطعی. شمار کشورهای عضو جامعه نمونه‌ای نسبتاً اندک بود و تحلیل ما از روندهای مخارج دولت رفاه عمومی بیشتر با درک و دریافت سازگاری با چهار فرضیه‌ای که در آغاز مقاله طرح گردید مرتبط است تا آزمون علیت. معهذرا براساس دریافت ما، امکان ترسیم برخی نتایج آزمایشی وجود دارد.

برآستی اگر کشورها ملزم به واکنش در مقابل فشارهای جهانی باشند، آنگاه سؤال اساسی این است که: آیا ملتها بدون مقاومت این فشارها را خواهند پذیرفت یا باید به دنبال راههای مقابله با

آثار مخربی که احتمالاً جهانی شدن بر عملکرد دولت رفاه عمومی بر جای می‌گذارد گشت؟ تجربه دهه ۱۹۸۰ بیان می‌کند که پاسخهای چندگانه به جهانی شدن نیز امکان‌پذیر می‌باشد؛ واقعیت دولت رفاه عمومی بیشتر به ساختارهای نهادی و تصمیم‌گیری‌های سیاستی وابسته است تا به تسلیم اجتناب‌ناپذیر و محتوم به فشارهای جهانی.

جدول A۱

سال‌های اوج دور تجاری، منابع داده‌های آماری و شاخص کراچ

| شاخص | دور سوم | دور دوم | دور اول | |
|--------------|-------------------|----------------|---------|----------------|
| تعاونی‌گرایی | اواخر دهه ۱۹۸۰ | اواخر دهه ۱۹۷۰ | ۱۹۷۰ | ارایل دهه ۱۹۷۰ |
| کراچ | تا اوایل دهه ۱۹۸۰ | | | |
| ۰/۰ | ۱۹۸۹ | ۱۹۷۸ | ۱۹۷۳ | استرالیا |
| ۲/۰ | ۱۹۹۱ | ۱۹۸۰ | ۱۹۷۲ | اتریش |
| ۰/۰ | ۱۹۸۱ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۲ | کانادا |
| ۳/۰ | ۱۹۸۶ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۳ | دانمارک |
| ۲/۰ | ۱۹۹۱ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۳ | آلمان |
| ۱/۵ | ۱۹۹۱ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۳ | ژاپن |
| ۲/۰ | ۱۹۸۶ | ۱۹۸۰ | ۱۹۷۶ | نروژ |
| ۲/۰ | ۱۹۸۹ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۰ | سوئد |
| ۰/۰ | ۱۹۸۹ | ۱۹۷۹ | ۱۹۷۳ | بریتانیا |
| ۰/۰ | ۱۹۸۹ | ۱۹۷۸ | ۱۹۷۳ | ایالات |

متحده

منابع: برای دوره‌های ۱ و ۲، OECD (۱۹۸۵). برای دوره ۳، IMF (۱۹۹۵) برای شاخص کراچ، کراچ (۱۹۸۳)